

## دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او، ۲، جلسه ۸، اول سموئیل ۱۱-۱۲

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه هشتم در مورد اول سموئیل ۱۱-۱۲ بهترین ساعات شائول، سموئیل با مردم روبرو می‌شود.

درس بعدی ما به اول سموئیل ۱۱ و ۱۲ خواهد پرداخت. در این دو باب، آنها در واقع یک قسمت را تشکیل می‌دهند اما با دو تأکید متفاوت. در اول سموئیل ۱۱، این ساعت شائول را بهترین ساعت او نامیده‌ام. شائول در این باب خوب عمل خواهد کرد.

و سپس در اول سموئیل فصل ۱۲، سموئیل قرار است پس از تجدید پادشاهی با شائول، با مردم روبرو شود. به یاد دارید که در اول سموئیل ۹ و ۱۰، ادرس قبلی ما، خداوند شائول را به نزد سموئیل هدایت کرد. سموئیل به طور خصوصی شائول را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح کرد و به شائول مأموریت داد تا رهایی اسرائیل را از دست فلسطینیان آغاز کند.

شائول از این کار طفره رفت، مردد بود، واقعاً اصلاً آن را دنبال نکرد. سرانجام، سموئیل همه مردم را به مصفه احضار می‌کند تا پادشاه جدیدشان را مسح کند. شائول در این مراسم حضور دارد اما در میان بار و بندیل پنهان شده است، واضح است که او فردی است که از پادشاه شدن اسرائیل هیجان‌زده نیست.

با این وجود، سموئیل او را علناً مسح می‌کند و به عنوان پادشاه اعلام می‌کند، اما برخی از مردم تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. فکر می‌کنم آنها متوجه شده‌اند که این دقیقاً همان چیزی نیست که ما می‌خواستیم. خود شائول، اگرچه خوب به نظر می‌رسد، اما در رفتار و کردارش آنقدرها هم ابهت و تردیدش شبیه پادشاهان نیست.

و همچنین، سموئیل قوانین پادشاهی را برای مردم خواند، که ما از تنبیه فصل ۱۷ آیات ۱ تا ۲۰ می‌خوانیم. و من فکر می‌کنم مردم متوجه می‌شوند که این دقیقاً همان نوع پادشاهی نخواهد بود که ما می‌خواستیم. او مانند همه ملت‌ها نخواهد بود.

او قادر نخواهد بود اربه‌ها، زنان و پول جمع‌آوری کند، نوع متفاوتی از پادشاهی که هنوز تحت کنترل خداوند است. و بنابراین، با پایان یافتن فصل دهم، کمی عدم قطعیت وجود دارد. آیا شائول واقعاً موفق خواهد شد؟ از اینجا به کجا می‌رویم؟ به نظر نمی‌رسد که اسرائیل کاملاً از او حمایت کند و خود شائول نیز مردد به نظر می‌رسد.

بنابراین به فصل یازدهم می‌رسیم که در آن درباره یک پادشاه دشمن در منطقه ماوراء اردن، در شرق رود اردن، می‌خوانیم. یک پادشاه آمون به نام ناحاش، که به طرز عجیبی می‌توان نامش را به معنای مار دانست. من شک دارم که مادرش او را این نام گذاشته باشد. این ممکن است نامی باشد که او برای نشان دادن سرسخت بودنش به خودش داده باشد، یا شاید نامی باشد که دشمنانش به او داده‌اند، به اصطلاح یک نام ادبی.

به هر حال، او ناحاش عمونی است. و در فصل ۱۱ آیه ۱۱ می‌خوانیم که او پیشروی کرد و یابیش جلعاد را محاصره کرد. یابیش یک شهر اسرائیلی است، اما در جلعاد، در شرق اردن واقع شده است.

و تمام مردان یابیش به او گفتند، با ما پیمان ببند و ما مطیع تو خواهیم بود. جالب است که در طومار دریای مرده سموئیل، که در غار شماره ۴ در قمران یافت شده است، یک آیه اضافی در ابتدای فصل ۱۱ وجود دارد. و در این مورد خاص، مطمئن نیستم که آیا این متن، متن اصلی را نشان می‌دهد یا خیر.

ممکن است این فقط یک سنت باستانی باشد. این موضوع در آثار باستانی یوسفوس نیز دیده می‌شود. اما این آیه اضافی پیشینه بیشتری در مورد آنچه ممکن است اتفاق افتاده باشد، به ما می‌دهد.

و برخی از محققان احساس می‌کنند که این مطلب به طور تصادفی حذف شده است، چیزی شبیه به همان مطلبی که در ابتدای فصل ۱۰ به آن اشاره کردیم. ممکن است اینطور باشد یا نباشد. اما این مطلب اضافی می‌گوید که ناحاش، پادشاه عمونیان، به شدت به جادیان و روبینیان ظلم می‌کرد.

به یاد داشته باشید که اینها قبایلی هستند که در آن منطقه زندگی می‌کنند. و او چشم راست همه را کور می‌کرد و نمی‌گذاشت کسی اسرائیل را نجات دهد. در میان بنی‌اسرائیل آن سوی اردن کسی باقی نمانده بود که چشم راستش، ناحاش، پادشاه عمونیان، کور نشده باشد.

با این حال، ۷۰۰۰ مرد از قدرت عمونی‌ها فرار کرده و به یابیش جلعاد آمده بودند. بنابراین، اگر این دقیق باشد، به ما پیش‌زمینه‌ای می‌دهد. این با آنچه در داستان خواهیم دید، مطابقت دارد.

در هر صورت، ناحاش، عمونی، در منطقه یابیش مشکلات جدی ایجاد می‌کند. در آیه ۲ از اول سموئیل ۱۱، او به بنی‌اسرائیل پاسخ می‌دهد: «من با شما پیمان می‌بندم، تنها به این شرط که چشم راست هر یک از شما را از کاسه درآورم و بدین ترتیب تمام بنی‌اسرائیل را بی‌آبرو کنم.» بنابراین، ظاهراً ناحاش اهمیتی به بنی‌اسرائیل نمی‌دهد و می‌خواهد با آنها پیمان ببندد.

او آنها را کاملاً کور نخواهد کرد. ضمناً، نمونه‌های دیگری از مثله کردن در عهد عتیق داریم. داوران از پادشاهی یاد می‌کنند که بنی‌اسرائیل آدونای بازق، پادشاه کنعانی، را از بدنش جدا کردند.

بنی‌اسرائیل شست و شست پای او را بردند، و ما متوجه می‌شویم که این همان کاری است که او با دیگران کرد. بنابراین، او به سزای اعمالش می‌رسد. همچنین در داوران ۱۶ می‌خوانیم که فلسطینیان چشمان سامسون را گرفتند و او را کور کردند، و همچنین در دوم پادشاهان ۲۵:۷ حادثه دیگری در همین راستا داریم. اما در این مورد، ناحاش نمی‌خواهد هر دو چشمش را درآورد، فقط چشم راست را.

او می‌خواهد بنی‌اسرائیل را بی‌آبرو کند. بنابراین، همه بنی‌اسرائیل فقط با یک چشم راه می‌روند. اما آنها همچنان قادر به تولید [محصول/ محصولات] خواهند بود.

آنها هنوز هم می‌توانند زمین‌های خود را کشت و زرع کنند و به او خراج بدهند. بنابراین فکر می‌کنم فلسفه‌ی ماجرا همین است. و بنابراین او به بزرگان یابیش می‌گوید، بله، می‌توانیم پیمانی بنسیم، و این چیزی خواهد بود که ما آن را پیمان ارباب و رعیت می‌نامیم، که در آن ناحاش خداوند خواهد بود، بنی‌اسرائیل رعایا خواهند بود، و آنها خراج خواهند پرداخت.

اما باید بگذاری با درآوردن چشم راستت، آبرویت را ببرم. خب، آیه ۳ از اول سموئیل ۱۱ می‌گوید که بزرگان یابیش به او گفتند، هفت روز به ما مهلت بده تا بتوانیم قاصدانی را به سراسر اسرائیل بفرستیم. اگر کسی برای نجات ما نیامد، تسلیم تو خواهیم شد.

حالا این ممکن است کمی عجیب به نظر برسد. کدام پادشاه عاقلی اجازه می‌دهد که آنها برای کمک اعزام شوند؟ اما وقتی بفهمید که این لشکرکشی‌ها در این فرهنگ چگونه عمل می‌کردند، واقعاً منطقی به نظر می‌رسد. ناحاش خراج از یابیش جلعاد است.

او مجبور خواهد شد شهر را محاصره کند. او در نهایت می‌تواند آن را تصرف کند، اما مجبور است آن را محاصره کند، و این کار مدتی طول خواهد کشید. مدتی طول خواهد کشید تا ساکنان آن از غذا تهی شوند و آنقدر ناامید شوند که تسلیم شوند.

بنابراین، او اینجا فرصتی می‌بیند تا این لشکرکشی را سریعاً تمام کند. هفت روز دیگر، آنها را تحت اختیار خودم خواهم داشت و مجبور نیستم و قتم را اینجا برای محاصره این شهر تلف کنم. اما این مستلزم اعتماد به نفس خاصی از جانب اوست.

او کاملاً مطمئن است که هیچ‌کس نخواهد آمد. و اگر آن قسمتی که قبلاً خواندیم درست، دقیق و شاید بخشی از متن اصلی باشد، دیدگاه بهتری به ما می‌دهد. او قبلاً شهرهای اطراف را فتح کرده بود.

واقعاً کسی باقی نمانده بود. و بنابراین، فکر می‌کنم او آنقدر به قدرت و ارتشش اعتماد دارد که با خودش فکر می‌کند، باشه، من با این کار موافقت می‌کنم. می‌گذارم آنها برای کمک بفرستند.

هیچ‌کس قرار نیست بیاید. و حتی اگر هم بیایند، نمی‌توانند ما را شکست دهند. بنابراین، ترجیح می‌دهم این ریسک را بپذیرم.

شاید مجبور شویم در عرض چند روز در نبردی علیه ارتش اسرائیل پیروز شویم، اما می‌توانم به این لشکرکشی پایان دهم و این شهر را به سرعت از آن خود کنم و درگیر نوعی محاصره طولانی‌مدت نشوم که در آن برخی از سربازانم مجبور به ماندن در اینجا شوند. فکر می‌کنم منطق پشت این حرف همین است. در ابتدا، به نظر می‌رسد که او با موافقت با این موضوع، عاقلانه عمل نمی‌کند، اما به نظر من، از دیدگاه او، منطقی است.

پس قاصدانی فرستادند و قاصدان به چینه شائول، چبغه، جایی که شائول زندگی می‌کند، آمدند. و این سخنان را به مردم گفتند و همه با صدای بلند گریستند. و شائول از مزرعه در پشت گاوهایش برمی‌گشت.

ضمناً، او خیلی شبیه پادشاهان نیست. او هنوز کشاورزی می‌کند. او در مزرعه است.

این خیلی یادآور داورانی است که خدا فرا می‌خواند. می‌دانید، جدعون داشت با گندم کار می‌کرد که خداوند او را فرا خواند. و بنابراین، شائول در حال کشاورزی است.

ظاهراً او در حال حاضر در یک کاخ سلطنتی بزرگ زندگی نمی‌کند. و او پرسید، مشکل همه چیست؟ چرا گریه می‌کنند؟ و سپس آنها آنچه را که مردان یابیش گفته بودند برای او تکرار کردند. و سپس روح خدا بر شائول نازل خواهد شد و او خواهد رفت و مردم را نجات خواهد داد.

اما فکر می‌کنم باید اینجا کمی بررسی کنیم. آمدن قاصدان به جبعه شائول تصادفی نیست. به عبارت دیگر، آنها به قبیله بنیامین آمدند.

ما باید به کتاب داوران برگردیم، جایی که متوجه می‌شویم در گذشته‌های دور، ارتباطی، یک ارتباط باستانی، بین یابیش-جلعاد و جبعه وجود داشته است. اگر به یاد داشته باشید، در فصل‌های پایانی داوران، به دلیل سوءاستفاده بنی‌اسرائیل از لویان و کنیز او، بنیامینیان جبعه، جنگ داخلی رخ داد و این امر باعث شعله‌ور شدن جنگ داخلی شد. و قبایل اسرائیل علیه بنیامینیان قیام کردند و تقریباً کل قبیله را از بین بردند.

و طبق گفته داوران، فقط ۶۰۰ مرد از بنی‌بنیامین باقی مانده بودند. و بنی‌اسرائیل نذری کرده بودند، نذری احمقانه، نذری عجولانه، که دخترانشان را به بازماندگان به عنوان همسر ندهند. بنابراین، ما ۶۰۰ نفر از بنی‌بنیامین داریم که به همسر نیاز دارند، وگرنه قبیله ناپدید خواهد شد.

اما آنها متوجه شدند که شهر یابیش-جلعاد، یعنی بنی‌اسرائیل، مردانی را به نبرد نفرستاده است، بنابراین شهر را از بین بردند. آنها ۴۰۰ باکره را ربودند و سپس آنها را به بازماندگان بنیامینی دادند. حالا آنها البته ۲۰۰ همسر کم داشتند، بنابراین نقشه دیگری کشیدند و دختران شیلوه را ربودند.

و به هر حال، همه ۶۰۰ نفر از اهالی بنیامین در نهایت همسر دارند، اما این ارتباط باستانی وجود دارد. بنابراین با گذشت زمان، برخی از اهالی بنیامین می‌گویند، بله، پدرم بنیامینی است، مادرم اهل یابیش-جلعاد بود، من هم با آن شهر ارتباط دارم. و بنابراین فکر می‌کنم با توجه به این ارتباط، منطقی است که یابیش-جلعاد به دلیل اتفاقاتی که در دوران داوران رخ داده، برای کمک به بنیامین فرستاده باشد.

شائول همه را در حال گریه می‌بیند و می‌پرسد که چرا گریه می‌کنند، و در آیه ۶ از فصل ۱۱، اوقتی شائول سخنان آنها را شنید، روح خدا دوباره با قدرت بر او نازل شد، همانطور که روح در فصل ۱۰ نیز چنین کرد. در فصل ۱۰، فکر می‌کنم سموئیل انتظار داشت که شائول، پس از نزول روح بر او، کاری نظامی علیه فلسطینیان انجام دهد. او این کار را نکرد.

به یاد داشته باشید، او برای پرستش به مکان مرتفع رفت و تمام. اما این بار، او از خشم می‌سوزد و یک جفت گاو را می‌گیرد، آنها را تکه تکه می‌کند و تکه‌ها را توسط قاصدان به سراسر اسرائیل می‌فرستد. و او اعلام می‌کند، بالاخره او پادشاه است، او اختیار دارد که یک ارتش را گرد هم آورد.

او می‌گوید این همان کاری است که با گاوهای هر کسی که از شائول و سموئیل پیروی نکند، خواهد شد. و در این مرحله خود را با سموئیل همسو می‌کند. وحشت خداوند بر مردم مستولی می‌شود و آنها متحد می‌شوند.

و شائول آنها را در بازق گرد هم آورد، و لشکر بزرگی گرد هم آمده است. این همچنین یادآور داوران است. وقتی صیغه لایوان مورد تجاوز گروهی قرار گرفت و به قتل رسید، او چنان خشمگین شد که جسد او را قطعه قطعه کرد و تکه‌های بدنش را به سراسر اسرائیل فرستاد و بنی‌اسرائیل را برای جنگ با بنی‌بنیامین گرد هم آورد.

و اساساً گفت، این کاری است که بنیامین با همسر کرد، و همه شما باید بیایید و با بنیامینی‌ها بجنگید. آنها حاضر نیستند مجرمان را تحویل دهند، بنابراین ما قصد داریم علیه آنها مبارزه کنیم. بنابراین این یادآور کاری است که شائول اینجا انجام می‌دهد، اما اگر در مورد آن فکر کنید، بسیار متفاوت است.

برخلاف لایوان، شائول در حال قطعه قطعه کردن و فرستادن اجزای بدن گروهی از گاوها است، نه یک زن مقتول، بلکه گروهی از گاوها به قبایل. و او بنی‌اسرائیل را برای نجات دیگر بنی‌اسرائیل بسیج می‌کند، نه اینکه برادرانشان را بکشد. و علاوه بر این، این رویداد با رهایی محل اقامت جلعاد یهوه، نه قتل یا ربوده شدن، پایان می‌یابد.

و بنابراین به نظر می‌رسد نکته‌ای این تضاد این است که دوران جدیدی، شاید با شائول، فرا رسیده است. دورانی که در آن ملت متحد خواهد شد، واقعاً علیه دشمن مشترک، ناحاش عمونی، متحد خواهد شد و توسط جنگ داخلی از هم نخواهد پاشید. بنابراین اگر شباهت‌ها مد نظر باشند، شاید اهمیت آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد در همین باشد.

همچنین، وقتی در آیه ۷ می‌گوید بنی‌اسرائیل مانند یک نفر گرد هم آمدند، این عبارت یادآور داوران ۱۲۰ است. در داوران ۲۰ قبایل مانند یک نفر علیه جبعه متحد شدند تا با برادران خود بجنگند. اما در اینجا، شائول، ساکن جبعه، بنی‌اسرائیل را مانند یک نفر برای جنگ با دشمن خارجی گرد هم می‌آورد.

بنابراین فکر می‌کنم تضادهایی با آن رویداد قبلی وجود دارد. و این مورد مثبت‌تر دیده می‌شود. به نظر می‌رسد اسرائیل در اینجا تحت نظر پادشاه جدیدشان، شائول، علیه ... متحد می‌شود.

دشمن مشترک.

در حالی که در دوره داوران، اختلاف، جنگ داخلی و تراژدی‌های زیادی وجود داشت. و بنابراین شائول قصد دارد ارتش خود را به سمت جلعاد یهوه رهبری کند، با این هدف که شهر را از دست این پادشاه وحشتناک عمونی، ناحاش، نجات دهد. و بنابراین آنها یک ...

پیامی به قوم یهوه، تا فردا که آفتاب گرم شود، نجات خواهید یافت.

و فرستادگان رفتند و این را به مردان یهوه گزارش دادند، و آنها بسیار خوشحال شدند. همانطور که انتظار می‌رود، قرار نیست بالاخره چشم راست خود را از دست بدهیم.

و به بنی‌عمون گفتند: «فردا تسلیم شما خواهیم شد.»

اینجا کمی فریبکاری شده. و شما می‌توانید هر کاری که دوست دارید با ما بکنید. بنابراین، آنها دارند کمی زمان می‌خرند.

روز بعد، شائول افرادی را به سه دسته تقسیم می‌کند. و این برای من یادآور تاکتیک‌های جدعون علیه مدیانیان است. بنابراین ممکن است شائول به عنوان یک جدعون جدید در زمانی که جدعون بر ترس خود غلبه کرده و آماده بود تا واقعاً به خداوند ایمان بیاورد و بجنگد، به تصویر کشیده شده باشد.

بنابراین، در فصل هفتم داوران، جدعون مردد را داریم که تا جایی پیش می‌رود که اسرائیل را به پیروزی می‌رساند. شاید در اینجا شائول مردد را هم داریم که تا جایی پیش می‌رود که قرار است پیروز شود. در اینجا شباهت‌هایی وجود دارد.

و بنابراین، او مردان را به سه دسته تقسیم کرد. در آخرین پاس شب، آنها به اردوگاه عمونیان حمله کردند و آنها را تا گرمای روز کشتند. بنابراین، آنها برای عمونیان کمین کردند.

حمله غافلگیرکننده. و کسانی که زنده ماندند پراکنده شدند، به طوری که حتی دو نفر از آنها در کنار هم باقی نماندند. و سپس مردم گفتند: چه کسی پرسید: آیا شائول بر ما سلطنت خواهد کرد؟ این مردان را به ما تحویل دهید تا آنها را بکشیم.

بنابراین، به یاد داشته باشید، در پایان فصل ۱۰ افرادی بودند که ایده پادشاه شدن شائول را نپذیرفته بودند. و اکنون برخی افراد می‌گویند، آنها کجا هستند؟ آن گروه از مردم کجا هستند؟ ما می‌خواهیم آنها را بکشیم. بدیهی است که شائول یک رهبر توانمند است.

اما شائول، به افتخار خودش، می‌گوید که امروز هیچ‌کس کشته نخواهد شد. برای این روز، خداوند اسرائیل را نجات داده است. این مسلماً بهترین لحظه شائول است.

او در حال حاضر به دنبال انتقام نیست. او می‌داند که هیچ‌کس قرار نیست کشته شود. خداوند پیروزی بزرگی بر اسرائیل به دست آورده است و ما این واقعیت را جشن خواهیم گرفت.

و این خیلی شبیه جدعون هم هست. بعد از اینکه جدعون پیروزی بزرگی به دست آورد، با افرایمی‌ها به مشکل خورد. آنها از اینکه به نبرد یا هر چیز دیگری دعوت نشده بودند، عصبانی بودند.

غرور آنها جریحه‌دار شده بود. اما جدعون توانست آنها را آرام کند و از جنگ داخلی پس از این پیروزی بزرگ بر مدیانیان جلوگیری کند. شائول نیز همین کار را در اینجا انجام می‌دهد.

او در حال ترویج وحدت بین مردم است. نه انتقام گرفتن از کسانی که او را به چالش کشیده‌اند. و اساساً می‌گوید، بیایید آنچه را که خداوند انجام داده است جشن بگیریم. بهترین ساعت ساول، فکر می‌کنم مضمون اصلی که اینجا مطرح می‌شود، درست از لب‌های ساول بیرون می‌آید.

خداوند اسرائیل را نجات داده است. و این نکته‌ی مهمی است زیرا مردم به این دلیل پادشاه می‌خواستند که احساس ناامنی می‌کردند. در دنیای آنها افرادی مانند ناحاش عمونی بودند که تهدیدآمیز بودند و آنها فقط می‌خواستند احساس امنیت کنند.

و آنها احساس می‌کردند اگر پادشاهی داشته باشیم که بتوانیم او را با ارتشی دائمی ببینیم، در امنیت خواهیم بود. وقتی خداوند پادشاه آنها باشد و کاملاً قادر به محافظت از آنها باشد. و آنچه اینجا می‌بینیم، یادآوری درست از خود شائول است.

خداوند ناجی اسرائیل است. او پادشاه نیست. او واقعاً من نیستم.

این خداوند است که قوم خود را نجات داده است. و بنابراین، این موضوع اصلی بخش اول این قسمت در اول سموئیل ۱۱ است. تنها خداوند ناجی قوم خود و منبع امنیت آنهاست.

این درس بسیار مهمی برای امروز ماست، و مطمئناً در این برهه از زمان، با توجه به کمبود ایمان و مشکلاتی که بنی‌اسرائیل با آن مواجه بودند، درس حیاتی برای آنها بود. بنابراین می‌توانیم با گفتن اینکه خداوند کاملاً قادر به رهایی قوم خود از دشمنانشان است، این موضوع را کمی بیشتر توضیح دهیم. و او باید تنها هدف اعتماد قوم خود باشد.

این موضوع در آن زمان صادق بود و امروز نیز صادق است. و همچنین، قدرت ماوراءالطبیعه خداوند، کلید رهبری معنوی مؤثر است. شائول در اینجا برخی از ویژگی‌های رهبری را نشان می‌دهد.

از زمانی که بین چمدان‌ها پنهان شده بود، کمی پیشرفت کرده است. و این قدرت ماوراءالطبیعه خداوند بود که کلید این امر بود، زیرا به یاد داشته باشید که در آیه ۶، روح خدا بر او نازل شد. البته این همیشه تضمینی نیست.

مسئولیت انسانی نیز عامل مهمی در همه اینها است. اولین باری که روح بر شائول نازل شد و او نبوت کرد، منجر به عمل مطیعانه و عاقلانه نشد. این بار چنین است.

اما این خداوند است که این را ممکن می‌سازد. این تضمینی نیست که مردم همچنان کار درست را انجام دهند. منظورم این است که ما که مسیحی هستیم، روح القدس را داریم.

این بدان معنا نیست که ما همیشه در روح قدم برمی‌داریم، اما در این مورد، شائول با اهداف خدا همسو بود و قدرت ماوراءالطبیعه خدا کلید موفقیت او در رهبری بود، در این مورد به شکل یک پیروز نظامی که بنی‌اسرائیل را از دست این پادشاه عمونی نجات داد. خب، سموئیل اینجا فرصتی را برای تجدید سلطنت می‌بیند.

در پایان فصل ۱۰، زمانی که شائول انتخاب و به اسرائیل معرفی شد، همه موافق نبودند. بنابراین، در این برهه از زمان، پس از این پیروزی نظامی، مناسب است که واقعاً سلطنت را تجدید کنیم. و بنابراین او در آیه ۱۴ می‌گوید، بیایید به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا تجدید کنیم.

و بنابراین، همه مردم به جلجال می‌روند و شائول را در حضور خداوند پادشاه می‌کنند. آنها قربانی‌های رفاقت تقدیم می‌کنند و شائول و همه بنی‌اسرائیل جشن بزرگی برگزار می‌کنند و فصل ۱۱ به پایان می‌رسد. سپس سموئیل قرار است چیزهایی بگوید.

به نظر من از نظر تاریخی در همین چارچوب قرار دارد، زیرا در آغاز فصل ۱۲ آیه ۱، سموئیل به تمام اسرائیل گفت، بنابراین اکنون که ما پادشاهی را تجدید کرده‌ایم و این جشن را برگزار می‌کنیم، سموئیل احساس می‌کند که رویارویی با مردم مهم است. و بنابراین این دومین بخش اصلی این قسمت است. سموئیل قرار است با مردم روبرو شود و به آنها یادآوری کند که امنیت قوم عهد خدا به وفاداری آنها به خداوند بستگی دارد که به آنها متعهد است.

بنابراین، آنها پیروزی بزرگی به دست آوردند. شائول این افتخار را به خداوند داده است. آنها سلطنت را تجدید کرده‌اند.

به نظر می‌رسد اکنون همه از پادشاه شدن شائول هیجان‌زده هستند. اما سموئیل قصد دارد از این فرصت برای مقابله با آنها استفاده کند و آنها را به چالش بکشد تا وفاداری خود را به خداوند حفظ کنند، زیرا این پادشاه نیست که منبع امنیت آنهاست، بلکه خود خداوند است. و بنابراین، سموئیل در این فصل با آنها روبرو خواهد شد.

و او همچنین از خود دفاع خواهد کرد زیرا به نوعی این حس وجود دارد که سموئیل رهبر اسرائیل بوده است. سموئیل پیش از این در فصل هفتم کتاب اول سموئیل، اسرائیل را به نبردی هدایت کرد و پیروزی بزرگی به دست آورد. بنابراین، به نوعی این حس وجود دارد که اکنون که پادشاه تثبیت شده است، سلطنت در فصل یازدهم تجدید شده است، شائول در جای خود قرار دارد و به نوعی این حس وجود دارد که سموئیل به نفع این پادشاه کنار خواهد رفت.

و همانطور که این کار را انجام می‌دهد، می‌خواهد مطمئن شود که مردم می‌فهمند که او رهبر صادقی بوده است. به یاد داشته باشید که آنها شکایت داشتند که پسرانش مانند او نیستند و بنابراین او می‌خواهد مطمئن شود که کیفیت او به عنوان یک رهبر توسط مردم شناخته شده است و آنها او را به چیزی متهم نمی‌کنند. و بنابراین، همانطور که به فصل ۱۲ می‌رسیم، او به تمام اسرائیل می‌گوید، من به هر آنچه به من گفتید گوش دادم و پادشاهی بر شما گماشتم.

این شبیه چیزی است که در فصل ۸ با برخی از ویژگی‌هایی که دیده‌ایم، می‌خوانیم. خداوند فقط به آنها پادشاهی مانند همه ملت‌ها نمی‌دهد. در اینجا برخی ویژگی‌های فرضی وجود دارد.

پادشاه قرار نیست کاری را که یک پادشاه معمولی انجام می‌دهد، انجام دهد. اما سموئیل می‌گوید، من پادشاهی را که می‌خواستید به شما داده‌ام. اکنون شما یک پادشاه به عنوان رهبر خود دارید.

و اما من، پیر و سفیدمو هستم و پسرانم اینجا با شما هستند. من از جوانی تا به امروز رهبر شما بوده‌ام. بنابراین، سموئیل خدمت خود را به نمایندگی از آنها به یاد می‌آورد و می‌گوید، اینجا ایستاده‌ام، در حضور خداوند و مسیح او علیه من شهادت دهید.

اگر با من مشکلی دارید، یک مشکل طولانی مدت، باید همین الان آن را بیان کنید. اگر به هر نحوی صادق نبوده‌ام، باید همین الان آن را مطرح کنید.

گاو چه کسی را گرفتم؟ الاغ چه کسی را؟ چه کسی را فریب دادم؟ به چه کسی ظلم کردم؟ از دست چه کسی رشوه گرفتم تا چشمانم را ببندم؟ اگر هر یک از این کارها را کرده باشم، آن را اصلاح خواهم کرد.

بنابراین، من چیزی از شما نگرفته‌ام. من رشوه نپذیرفته‌ام. من یک قاضی و رهبر صادق بوده‌ام.

و مردم این را تشخیص می‌دهند. آنها می‌گویند شما به ما خیانت نکرده‌اید یا به ما ظلم نکرده‌اید. شما چیزی از دست کسی نگرفته‌اید.

و بنابراین، سموئیل سپس می‌گوید، خداوند علیه شما شاهد است. و همچنین، مسیح او، پادشاه، امروز شاهد است که شما چیزی در دست من نیافته‌اید. پس، او شاهد است، آنها گفتند.

ساموئل می‌خواهد اینجا کاملاً واضح باشد. من یک رهبر صادق بوده‌ام. حالا که من کنار می‌کشم، شما هیچ مخالفتی با من ندارید.

و آنها موافقت می‌کنند. و سپس او به مردم می‌گوید، این خداوند است که موسی و هارون را منصوب کرد و اجداد شما را از مصر بیرون آورد. در این مرحله، سموئیل قصد دارد به نوعی تاریخ آنها را به عنوان پیش‌زمینه‌ای برای نصیحت خود به آنها، بازگو کند.

او قرار است به آنها یادآوری کند که در نهایت خداوند پادشاه شماست. و حالا اینجا بایستید زیرا من قرار است در حضور خداوند، شواهدی را در مورد تمام اعمال صالحی که خداوند برای شما و اجدادتان انجام داده است، با شما رو در رو کنم.

بنابراین، می‌خواهم به شما یادآوری کنم که من رهبری عادل بوده‌ام و می‌خواهم به شما یادآوری کنم که خداوند برای شما پادشاهی امین و وفادار بوده است.

و او اعمال صالح انجام داده است. او بارها و بارها شما را نجات داده و برای شما از مشکلات عبور کرده است. و سپس او ادامه می‌دهد پس از ورود یعقوب به مصر، آنها برای کمک به درگاه خداوند فریاد زدند.

و خداوند موسی و هارون را فرستاد که اجداد شما را از مصر بیرون آوردند و آنها را در این مکان ساکن کردند. اما آنها خداوند، خدای خود را فراموش کردند. پس او آنها را به دست سپسرا فروخت.

و اکنون سموئیل در دوره داوران است. او اشاره می‌کند که در واقع موسی و هارون آنها را به سرزمین موعود نیاوردند. آنها آن را به حرکت درآوردند و یوشع آنچه را که آنها آغاز کرده بودند، به پایان رساند.

به یاد داشته باشید که خداوند به آنها اجازه ورود به سرزمین موعود را نداد. اما در زمان داوران در این مدت، آنها خداوند را فراموش کردند. و بنابراین، او آنها را به دست سپسرا، فرمانده لشکر آن (داوران) (۴) به دست فلسطینیان فروخت.

اگر سفرنامه داوران را بخوانید، خواهید دید که زمان‌هایی بوده که فلسطینیان بر اسرائیل حکومت می‌کرده‌اند، به خصوص در زمان سامسون. و پادشاه موآب، عجلون، پادشاه موآب را به یاد داشته باشید، داوران، ۳۰ ایهود او را ترور کرد. و بنابراین، موآبیان در مواقعی به اسرائیلی‌هایی که علیه آنها می‌جنگیدند، ظلم می‌کردند.

و آنها به درگاه خداوند فریاد برآوردند. می‌دانید، دوره‌هایی از داوری که در آن خداوند قوم را به خاطر بت‌پرستی‌شان مجازات خواهد کرد و آنها را تأدیب خواهد نمود. و سپس آنها به درگاه خداوند فریاد برآوردند و خداوند نجات‌دهنده‌ای می‌فرستد.

این نوعی الگوی اساسی است که ما در داوران می‌بینیم. با این حال، به طرز عجیبی، در روایت سامسون، تا جایی که ما می‌بینیم، آنها برای کمک فریاد نمی‌زنند. با این حال، خداوند همچنان تصمیم می‌گیرد از طریق سامسون به آنها آرامش و رهایی ببخشد.

آنها معمولاً به درگاه خداوند فریاد می‌زدند و می‌گفتند: «ما گناه کرده‌ایم. ما خداوند را ترک کرده‌ایم و بعل‌ها و اشتهاروت‌ها را پرستش کرده‌ایم، اما اکنون ما را از دست دشمنانمان رهایی بخش و ما تو را خدمت خواهیم کرد.» و سپس خداوند معمولاً یک نجات‌دهنده می‌فرستد.

و او از یرو بعل نام می‌برد که نام دیگری برای جدعون است. در متن عبری، از بادان صحبت می‌شود. ما کسی را به نام بادان از دوره داوران نمی‌شناسیم.

و بنابراین، اصلاحاتی را در ترجمه‌های انگلیسی اینجا خواهید دید. NIV به معنی باراک است. شاید بادان تحریف شده‌ی نام باراک باشد.

ما کاملاً مطمئن نیستیم که آنجا چه خبر است. اما بعد یفتاح، و او خودش را سموئیل معرفی می‌کند، که کمی عجیب به نظر می‌رسد. اما سموئیل به نوعی آخرین داور است و برای مردم رهایی به ارمغان آورد.

بعضی‌ها می‌گویند کمی عجیب است که سموئیل اینجا از خودش به صورت سوم شخص استفاده کند. شاید این یک نسخه خطی جدیدتر باشد، هرچند الهام گرفته از یک نسخه دیگر، که فقط می‌خواهد سموئیل و همچنین این داوران دیگر را ستایش کند. مطمئن نیستیم، اما در آنجا از او نام برده شده است.

و او کسی را به شما سپرد تا به جای سموئیل، کتاب سامسون را بخوانید. اما به هر حال، کاری که سموئیل اینجا انجام می‌دهد، تکرار خطوط اصلی تاریخ است. شما در آن دوره علیه خداوند شورش کردید.

وقتی شما فریاد زدید و از گناهانتان توبه کردید و بت‌هایتان را دور انداختید، خداوند داورانی را برای رهایی شما برمی‌انگیخت. و شما را از دست دشمنانتان در اطرافتان رهایی داد تا در امنیت زندگی کنید. و این به شکایت آنها مربوط می‌شود، می‌دانید، شکایت قبلی آنها به این دلیل است که آنها می‌خواهند در امنیت باشند.

و من فکر می‌کنم سموئیل اینجا به آنها یادآوری می‌کند، می‌دانید، هر زمان که احساس امنیت نمی‌کردید، به نظر می‌رسید که در نبردها شکست خورده‌اید و دشمنان به شما ظلم می‌کنند. این به خاطر ضعف یا سهل‌انگاری خداوند نبود. به خاطر گناه شما بود.

هر زمان که احساس ناامنی و ظلم کرده‌ای، به خاطر گناهانت بوده است. اما وقتی توبه کردی و فریاد زدی، خداوند تو را نجات داد. به عبارت دیگر، تو کاملاً خوب بوده‌ای.

اگر واقعاً از خداوند پیروی می‌کردی، حال تو خوب می‌بود. خداوند همیشه از تو مراقبت کرده و تو را نجات داده است. اما وقتی دیدی که ناحاش، پادشاه عمونیان، علیه تو قیام کرده است، به من گفتی، نه، ما می‌خواهیم پادشاهی بر ما حکومت کند، در حالی که خداوند، خدای تو، پادشاه تو بود.

بنابراین او اینجا آنها را از گناه مبرا نمی‌کند. او آنها را به ماجرای فصل ۸ برمی‌گرداند و به آنها یادآوری می‌کند که می‌دانید، شما از پسران من شکایت داشتید که صادق نیستند. اما مشکل اصلی ترس شما از ناحاش بود، با اینکه خداوند، خدای شما، پادشاه شما بود.

حالا این پادشاهی است که شما انتخاب کرده‌اید. و جالب است که او می‌گوید، شما او را انتخاب کرده‌اید، در حالی که پیش از این خداوند تأکید کرده بود که او را برگزیده است. هر دو به یک معنا درست هستند.

تو به پادشاه می‌خواستی، و یکی گیت اومد. اونی که درخواست کردی، می‌دونی، ایده‌ی شائول بود. می‌بینی، خداوند به پادشاه بر تو گماشته.

و حالا سموئیل می‌خواهد تأکید کند که فقط به خاطر اینکه یک پادشاه دارید، فکر نکنید که می‌توانید هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. اکنون که این پادشاه را دارید، در امنیت هستید. اگر از خداوند بترسید و به او خدمت کنید و از او اطاعت کنید و از دستورات او سرپیچی نکنید، و اگر هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت می‌کند، از خداوند، خدای خود، پیروی کنید، خوب است.

بنابراین، کاملاً واضح است که پادشاه مسئولیتی دارد. و ما این را در تثنیه ۱۷ آیات ۴ تا ۲۰ دیدیم که در درس قبلی به آن پرداختیم.

قرار است پادشاه با قانون آشنا باشد، آن را بخواند و مردم را در اطاعت از آن رهبری کند.

و بنابراین، اینجا کاملاً واضح است که صرفاً به این دلیل که آنها یک پادشاه دارند، هیچ تضمینی وجود ندارد. قوانین همان قوانینی هستند که در دوران داوران وجود داشتند. اگر از خداوند روی برگردانید، او شما را تنبیه خواهد کرد.

اگر از او اطاعت کنید، مشکلی نخواهید داشت. اما در حال حاضر داشتن یک پادشاه چیزی را تضمین نمی‌کند. شما هنوز مسئول ترس از خداوند و اطاعت از او هستید.

اما اگر از خداوند اطاعت نکنید، آیه ۱۱۵ از فصل ۱۲، او اگر از فرامین او سرکشی کنید، دست او همانطور که علیه اجدادتان بود، علیه شما نیز خواهد بود. پس اکنون، آیه ۱۶، ایستید و این کار عظیم را که خداوند قرار است در مقابل چشمانتان انجام دهد، ببینید. کاری که خداوند در اینجا انجام خواهد داد این است که به آنها نشانه‌ای بدهد، نشانه‌ای تأییدکننده مبنی بر اینکه سموئیل حقیقت را به آنها می‌گوید و آنها باید با دقت به او گوش دهند.

آیا الان فصل برداشت گندم نیست؟ در اسرائیل باستان، برداشت گندم بعد از برداشت جو در ماه مه یا ژوئن، پس از باران‌های زمستانی، انجام می‌شد. بنابراین انتظار نداشته باشید که در طول برداشت گندم رعد و برق داشته باشید. و اکنون از خداوند می‌خواهم که رعد و برق و باران بفرستد.

و البته، این کمی نگران‌کننده است زیرا چنین طوفانی می‌تواند مقداری از برداشت گندم را خراب کند. و بنابراین شاید آنها فکر می‌کنند، نه، آیا خداوند می‌خواهد برداشت را از ما بگیرد؟ و شما متوجه خواهید شد که با درخواست پادشاه، چه کار بدی در نظر خداوند انجام داده‌اید. بنابراین، خداوند در اینجا به شما نشانه‌ای می‌دهد که آنچه به شما می‌گویم درست است.

و سموئیل از خداوند درخواست کمک کرد و در همان روز خداوند رعد و برق و باران فرستاد. پس همه مردم از خداوند و سموئیل ترسیدند. پس خداوند دعای سموئیل را اجابت کرد و قدرت خود را بر رعد و برق و باران نشان داد.

هیچ اشاره‌ای به نابودی محصول یا چیزی شبیه به آن نشده است، اما توجه مردم را جلب کرد و آنها فهمیدند که آنچه سموئیل می‌گوید درست است. و همه مردم به سموئیل گفتند، برای بندگان به درگاه خداوند، خدای خود دعا کن تا ما نمیریم.

فکر می‌کنم آنها، شاید برای اولین بار، به وخامت کاری که انجام داده‌اند پی برده‌اند.

می‌دونم، همیشه به زمانی تو زندگی هست که گناه می‌کنی و بعد می‌فهمی، آره، من واقعاً گند زدم. من واقعاً گناه کردم. خدا با من خیلی صبور بوده، اما من نگرانم که آدم واقعاً کجا با کاری که کرده کنار میاد.

و فکر نمی‌کنم تا زمانی که این اتفاق نیفتد، بتوانید واقعاً توبه کنید. و آنها این را اینجا می‌بینند. آنها می‌دانند که ما گناه درخواست پادشاه را به تمام گناهان دیگرمان اضافه کرده‌ایم.

بنابراین، آنها درک می‌کنند که درخواست پادشاه اشتباه بوده و نگرانند که شاید خداوند آنها را به خاطر این کار به شدت مجازات کند. بنابراین، از سموئیل خواستند که از طرف آنها شفاعت کند. و اتفاقاً، سموئیل در اینجا به عنوان شفیع اسرائیل ظاهر می‌شود.

ما این را در اول سموئیل ۷ دیدیم. وقتی بت‌های خود را دور انداختند، به سوی خداوند بازگشتند. سموئیل آنها را به توبه هدایت کرد و سپس آنها را به پیروزی بر فلسطینیان رساند. و در اینجا او همچنین به عنوان شفاعت کننده عمل می‌کند.

مردم نزد او می‌آیند و می‌گویند، تو برای بندگان به درگاه خداوند، خدای خود دعا کن تا ما نمیریم. به عبارت دیگر، ما می‌دانیم که تو با او رابطه داری. برای ما دعا کن.

و من فکر می‌کنم چیزی که اینجا می‌بینیم، از نظر تاریخی، سموئیل پیامبری مانند موسی است. به یاد داشته باشید که موسی گفت، خداوند پیامبری مانند من را بخواهد انگیخت. و سموئیل، از بسیاری جهات، همانطور که در کتاب سموئیل می‌خوانید، به عنوان یک موسای جدید به تصویر کشیده شده است.

او بسیار شبیه موسی است. اما فکر نمی‌کنم این تمام گفته‌های موسی در تثنیه باشد. سموئیل اولین بیان این موضوع است.

او اولین تحقق این امر است. در نهایت، عیسی کسی است که پیامبری مانند موسی است. اما به نوعی می‌توان گفت که سموئیل در اینجا به این شکل عمل می‌کند.

و سموئیل قرار است برای دفاع از مردم برود. در آیه ۱۲۰ او می‌گوید، نترسید. تو این همه بدی کردی.

با این حال، از خداوند روی برنگردان. قبول دارم، گناه کرده‌ای. اما از خداوند روی برنگردان.

اما با تمام وجود به خداوند خدمت کن. تو خواهی مرد. اما باید به سوی خداوند بازگردی و به او خدمت کنی.

از بت‌های بی‌فایده روی مگردان. آنها نه می‌توانند به تو سودی برسانند و نه می‌توانند تو را نجات دهند. زیرا بی‌فایده هستند. خداوند به خاطر نام عظیم خود، قوم خود را رد نخواهد کرد. زیرا خداوند از اینکه شما را از آن خود سازد، خشنود بود.

بنابراین، او می‌گوید، خداوند شما را رد نخواهد کرد. خداوند از طریق عهد به شما متعهد شده است. در مورد من، حاشا از من که با دعا نکردن برای شما، در برابر خداوند گناه کنم.

بنابراین، سموئیل متوجه می‌شود که اگر من از طرف مردم شفاعت نکنم، آنها قوم خداوند هستند. او آنها را رد نکرده است. و اگر من وظیفه خود را به عنوان یک پیامبر انجام ندهم، گناهکار خواهم بود.

پس، متوجه هستید که بله، من برای شما شفاعت خواهم کرد. اما به خداوند توکل کنید و با تمام وجود به او خدمت کنید. در نظر بگیرید که او چه کارهای بزرگی برای شما انجام داده است.

با این حال، اگر به انجام کارهای بد ادامه دهید، هم شما و هم پادشاهتان هلاک خواهید شد. بنابراین، کاملاً واضح است که داشتن پادشاه تضمینی نیست. قوانین همانطور که همیشه بوده‌اند، هستند.

اگر به خداوند وفادار باشید، او از شما محافظت می‌کند و شما را ایمن می‌سازد. اگر از خداوند رویگردان شوید، او به همین دلیل شما را تنبیه خواهد کرد. بنابراین، در این فصل خاص، که ما آن را «سموئیل با مردم روبرو می‌شود» نامگذاری کرده‌ایم، فکر می‌کنم ایده اصلی این است که امنیت قوم عهد خدا به وفاداری آنها به خداوند بستگی دارد، خداوندی که به آنها متعهد می‌ماند.

این موضوع خیلی مربوط به یک پادشاه نیست، بلکه مربوط به اطاعت است. و می‌توانیم این موضوع را کمی بیشتر توضیح دهیم. می‌توانیم بگوییم که حتی وقتی قومش شورش می‌کنند، خداوند در ازای تجدید پیمان وفاداری آنها با او، به آنها امنیت می‌دهد.

و خداوند به عهد و پیمان خود وفادار می‌ماند، حتی زمانی که قومش بی‌ارزش از آب درآیند. بنابراین به پایان این درس می‌رسیم. در فصل ۱۳، شروع به خواندن مطالب بیشتری در مورد دوران زندگی شائول خواهیم کرد.

متأسفانه، اول سموئیل ۱۱، بهترین دوران شائول، دقیقاً همین بود. از اینجا به بعد اوضاع رو به وخامت خواهد رفت. بنابراین، در درس بعدی به آن فصل خواهیم پرداخت.

این دکتر باب پیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه هشتم در مورد اول سموئیل ۱۱-۱۲، بهترین ساعات شائول، رویارویی سموئیل با مردم است.